

در ستایش با هم بودن

هادی خانیکی

هنوز با همه دردم امید درمان است/ که آخری بود آخر شبان یلدا
راسعدی

1) ننوشتن به وقت درد و رنج، خود دردآفرین و رنج‌آور می‌شود، اما گاه فیزیك زندگی و متافیزیك آن ناگزیر و ناتوانت از نزدیک شدن به قلم می‌کنند و من این تجربه را در دوران «پسارطانی» بیشتر از دوران «سرطانی» دارم. گویی در گرمگاه حادثه بیشتر و بهتر از کناره آن می‌توان دست به قلم بود. به هر رو باید به تجربه‌های عبور از فرآیند درمان هم بها داد که کم‌کم «شیمی‌درمانی» آثارش را بر ذائقه و لامسه و چشم و گوش و دندان و نظم پیشین تن دوران نشان می‌دهد و گاه تو را با اُفت قند زمین‌گیر می‌کند و گاه با ناتوانی عضله‌ها و بی‌حسی انگشتان دست. من در این روزها با این تجربه‌ها زندگی را به سر کردم و البته با عنایت خداوند آرام و گام‌به‌گام از درشتی‌های دنیای ناتوانی هم در حال گذارم. امید و سخت جانیم جایی برای ایستادن از تکاپو و توقف چرخ زندگی عاطفی و ادراکی نگذاشته و نمی‌گذارد.

2) از بیماری و بیمارستان - به ویژه از نوع جانکاهش- که به خانه و اجتماع برمی‌گردد، دنیا و آدم‌هایش رنگ دیگری دارند: برای همه چیز و همه کس شتاب‌دهنده و پیش‌برنده چرخ زندگی اثربخش می‌شوند. به دیگران بیشتر می‌اندیشی و زمان‌های از دست رفته را بهتر می‌بینی. با تمام وجود حس می‌کنی که کارهای به زمین مانده برای کاستن از رنج میهن و مردمش چه بسیارند و فرصت‌های انجام آنها چه تنگ و کم. همین حس بیمار رها شده از سرطان یا هر بیماری سخت دیگر انگیزه می‌دهد و او را از بستر به متن جامعه پرتاب می‌کند. من هم از این قاعده و تجربه برکنار نبودم و نیستم. می‌خواهم از «فهم» مساله بنیادین توسعه کشورم و غم و رنج و دردی که هم‌میهنانم از نادیده گرفتن خواسته‌ها و نقدها و اعتراض‌ها و در عین حال ظرفیت‌ها و توانایی‌هایشان می‌برند، باز بمانم و به اندازه خود در کنار آنان و با آنان همدرد و همراه باشم. در کشف و خلق فرصت‌هایی ثمربخش برای گفت‌وگو، امید و افق‌گشایی میان نخبگان جامعه و نهادها و شهروندانم بیش از هر زمانی نیازمند ظهور يك «مای جمعی توانا و خردمند»

هستیم که بتواند همه میراث ایرانیان را در مسیر دستیابی به آزادی و عدالت و پیشرفت نمایندگی کند. هیچ‌کس از این میدان مای جمعی نمی‌تواند و نباید بیرون بماند و پس من هم باید از این ضرورت سر برنتابم و جای کوچک اندیشیدن و شنیدن و گفتن و نوشتن خود را در زندگی پسارطانی بیابم.

3) خانم شری تورکل استاد نام‌آور ارتباطات در دانشگاه ام‌آی‌تی در نقد به سایه رفتن این مای جمعی در اثر توجه بیش از حد به فناوری اطلاعات از اصطلاح «تنها در کنار هم» بهره می‌گیرد، وضعیتی که انتظار از یکدیگر جای خود را به «انتظار از فناوری» می‌سپارد. به نظر او «فناوری» آنگاه اغواگر می‌شود که قابلیت‌هایش هم‌اورد ضعف‌های بشری ما می‌شود و از قضای روزگار ما به واقع ضعیفیم. ما تنهایم اما از صمیمیت می‌ترسیم. ارتباطات دیجیتال و ربات‌های اجتماعی می‌توانند مصداق توهم «مصاحبت بدون دشواری‌های دوستی» باشند. زندگی شبکه‌ای‌مان به ما امکان می‌دهد حتی وقتی مرتبیم، از همدیگر پنهان شویم، ما پیام دادن را به حرف زدن ترجیح می‌دهیم. خانم تورکل از جمله تهدیدهایی که برای «مصاحبت‌های انسانی» قائل است، «شبکه‌ای شدن خلوت‌های جدید» و شکل‌گیری پدیده «همواره آنلاین» است، پدیده‌ای که به صورت فناوران به جای گفت‌وگوی مبتنی بر همدلی و احساس مشترک، جستجو در شکل و شیوه برخورد را می‌نشانند و حس را قربانی تکنیک و صورت ارتباط می‌کند. وضعیت جدید «خود» متصل بودن افراد است به همدیگر بدون آنکه «ارتباطی» انسانی به آن در میان باشد. باید از لحظه‌ها و فرصت‌ها برای بهره‌گیری از «ارتباطات» و برساخت معنایی مای جمعی ایرانی در این گذار سخت و دردآور بهره برد، فرصت‌ها و لحظه‌های کوچک که می‌توانند افق‌های باز و اثربخش خلق کنند.

4) این لحظه‌ها و ساعت‌ها و فرصت‌ها در جهان زیست ایرانی کم نبوده‌اند و نیستند. ایرانیان در غم‌ها و شادی‌ها سرمایه‌های ستودنی با هم بودن در قسمت غم و شادی باهم داشته‌اند و دارند. اگرچه تحولات جدید اجتماعی نشان می‌دهد که جامعه ایرانی بیشتر به سوی «فردیت» و چیرگی ارزش‌های مادی رفته است، اما آیین‌های فرهنگی و داشته‌های مردمی هنوز راه را برای «باهم بودن‌های کوچک» و کوتاه باز گذاشته است و میدانیم که رخدادهای خرد می‌توانند به چشم‌اندازهای بزرگ ختم شوند. باید به فرصت‌های اندک دوری از رنج آن‌هم زمانی که غم و اندوه فراگیر است و «من» را در فضایی صمیمی به ما نزدیک کرد.

امسال مردم ما پاییزی غم‌بار و پرهراس را پشت سر نهادند، خزانی که هر روزش بوی خشم و ستیز را داشت و طعم مرگ و داغ و درفش.

سیاست‌اندیشی‌های بدگمانانه مدام به دور خانه‌های علم و مدرسه‌های امید و خیابان‌های زندگی دیوار کشید و هراس از آینده را در دل همه آنان که به ایران و ایرانی می‌اندیشند، فرونشاند. سیاست به ویژه از نوع حاکمیتی آن راه را بر گفت‌وگوهای واقعی و امیدهای دور از خوشبینی تنگ کرد و روشن است که در این افق تنگ، «مای جمعی» و باهم بودن موثر پاره‌پاره می‌شوند پس چه کنیم که حتی در زمین‌ها و زمینه‌های کوچک دوباره به احیای داشته‌های فرهنگی و اجتماعی خویش بنشینیم.

5) شب یلدا در پیش است، آیین همنشینی و همسخنی شب یلدا صورتی نمادین از اشتیاق ایرانیان به زندگی در سخت‌ترین دوره‌های حیات اجتماعی و سیاسی است. یلدای غم‌مان را در این ایام باور کنیم و به امید پگاهی پاک باهم بنشینیم و در فراز رنج‌ها و سختی، به امیدها و شادی‌ها نیز بیندیشیم. حیات جمعی و فرصت دادن به شکوفایی آن از میان فرصت‌هایی چنین متصور است. معنای یلدا می‌تواند به ما بیاموزد که در دشواری و تاریکی امکان عبور به روشنی هست. زمان بی‌معنا نیست. زمان معنا بخش هستی و سرزندگی فردی و جمعی است. از وقتی که مفهوم «زمان» را به درستی دریابیم مثل همان بیمار سرطانی رها شده از بیماری و بیمارستان «هستی» را معنادار می‌یابیم. توجه به زمان و اهمیت آن در نام‌گذاری طرف‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی و اجتماعی جایگاه و نقش ما را در زندگی بهتر تعریف می‌کند. یلدا طرف زمانی و همنشینی در آن ظرفیتی برای کاهش رنج‌های پاییزی و افزایش امید برای آینده بهتر ایران و ایرانیان است: «باهم بودن» را بستاییم و هر وقت و در هر جا آن را داروی دردهای انباشته خویش بدانیم.

صحبت حکام ظلمت شب یلداست

نور ز خورشید جوی بو که برآید حافظ

منبع: روزنامه اعتماد 30 آبان 1401 □□□□□□